

رهیافتی بر روش فهم حدیث استاد قرشی
برپایه قاموس قرآن، تفسیر احسن الحدیث و مفردات نهج البلاغه

مریم خدادادی (دانشجوی کارشناسی ارشد قرآن و حدیث دانشگاه اراک/ نویسنده مسئول)

m.khodadadi367@gmail.com

علی حسن بگی (دانشیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه اراک)

a.hasanbagi@araku.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۸

چکیده

پس از قرآن، مهم‌ترین منبع اساسی مسلمانان در تبیین معارف دین، حدیث و روایات است. تاریخ حدیث بیان‌گر فراز و نشیبی در فهم آن از سوی عالمان حدیثی است. فهم صحیح و روشمند حدیث دغدغه بسیاری از آنان است. در سال‌های اخیر بررسی و شناخت روش‌های فهم حدیثی عالمان مورد توجه برخی از نویسندگان قرار گرفته است. این نوشتار درصدد بررسی روش فهم حدیث در آثار سید علی اکبر قرشی است. با کوششی که نگارندگان در این نوشتار انجام داده‌اند، معلوم گردید که استاد علی اکبر قرشی در فهم حدیث روشمند بوده و ابتدا به معنای ظاهری پرداخته و سپس برای فهم مقصود اصلی گوینده به قراین توجه کرده است؛ چرا که همیشه معنای ظاهری با مقصود اصلی مطابقت ندارد. قرآینی از قبیل سیاق، خانواده احادیث، تخصیص، تقيید، آیات قرآن، باورهای کلامی، دانش‌های بشری، دلایل عقلی و ... از جمله قراین مورد توجه ایشان در فهم مقصود گوینده بوده است.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، حدیث، فقه‌الحدیث، قرشی.

۱. بیان مسأله

حدیث و سنت معصومان علیهم‌السلام از منابع دینی مسلمانان است و پس از قرآن جایگاه ویژه‌ای داشته و

در تمام علوم اسلامی نقش حایز اهمیتی دارد. گفتنی است زمانی کارکرد آن آشکار می‌گردد که بتوان به فهم درست و منطقی از کلام معصوم علیه السلام رسید. معصومان علیهم السلام نیز در سخنان خویش به اهمیت جایگاه فهم کلام اشاره کرده و آن را ضروری دانسته‌اند. در این زمینه می‌توان به حدیثی از امام صادق علیه السلام اشاره نمود که می‌فرماید:

انتم افقه الناس إذا عرفتم معانی کلامنا، إنَّ الکلمة لتنصرف علی وجوه، فلو شاء
انسان، لصرف کلامه کیف شاء ولا یکذب (صدوق، ۱۳۶۱: ۱)؛

شما هرگاه معانی سخنان ما را بدانید، فقیه‌ترین مردم خواهید بود. یک سخن بر وجوه مختلفی حمل می‌شود و معانی گوناگون دارد. اگر انسانی بخواهد، می‌تواند بی‌آن‌که دروغ بگوید، سخنش را هر گونه که بخواهد بچرخاند.

از حدیث مذکور می‌توان فهمید که امامان علیهم السلام بر فهم و دقت در روایات تأکید کرده‌اند. بر این پایه کشف روش فهم حدیث از اهمیت بالایی برخوردار است. یکی از کسانی که تلاش کرده روشمندانه از حدیث بهره برد، آقای سید علی اکبر قرشی است. ایشان در تألیفات خویش از احادیث بهره زیادی برده است. بی‌شک، ایشان نیز همانند سایر دانشمندان مسلمان، روشی برای فهم احادیث داشته است. از این رو، این نوشتار درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که روش ایشان در فهم حدیث چه بوده است؟

۱-۱. پیشینه

از گذشته عالمان مسلمان به بررسی و فهم حدیث مبادرت کرده و با کاربری روش‌هایی درصدد فهم روشمند حدیث بر آمده‌اند؛ ولی هیچ‌یک به توضیح روش و قواعدی که در فراین فهم استفاده کرده‌اند، نپرداخته‌اند. اخیراً برخی از نویسندگان درصدد بررسی روش فهم و نقد عالمان حدیث برآمده‌اند که می‌توان به «علامه طباطبایی و حدیث» از شادی نفیسی، «روش فقه الحدیثی شیخ بهایی» از محمد ملکی و «فهم و نقد حدیث از دیدگاه آیه الله معرفت» از عباس یوسفی تازه‌کندی و ... اشاره کرد. درباره روش فهم حدیث استاد علی اکبر قرشی تاکنون نوشتاری ارائه نشده است.

۲. روش فهم حدیث در آثار استاد قرشی

استاد قرشی، مانند بسیاری از پژوهش‌گران حدیث، پس از طی مرحله فهم معنای متن و مرحله

فهم مقصود اصلی گوینده، به فهم حدیث مبادرت می‌کند. در فهم معنای متن از ابزار دانش لغت، صرف و نحو بهره می‌برد.

روش ایشان در بیان معنای واژه‌ها (دانش لغت) برای فهم معنای متن را می‌توان هم تقلیدی و هم اجتهادی دانست.

وی در تبیین معنای واژه ابتدا به ذکر معنای واژه در کتب لغت می‌پردازد (ر.ک: قرشی، ۱۳۷۷: ۷۰۹/۲؛ همان: ۶۷۸) و گاه معنایی را که مفسرین و شارحان در نظر گرفته‌اند، مد نظر قرار می‌دهد (ر.ک: همان: ۶۷۱ و ۸۶۹) و یا معنای عرفی واژه را بیان می‌کند (ر.ک: همان: ۵۹۶) و گاهی عقیده خود را هم بیان می‌کند (قرشی، ۱۳۵۴: ۳۳/۴؛ همان، ص ۸۶۹). ایشان از کتب لغت قدیمی، همچون المصباح المنیر، قاموس اللغة، مفردات راغب و صحاح جوهری و... و هم از کتب لغت جدیدتری همچون اقرب الموارد و المنجد و حتی کتاب خودشان، قاموس قرآن و... و گاهی نیز از کتب لغت فارسی برای توضیح واژگان استفاده کرده‌اند؛ به عنوان مثال: درباره «دهر» می‌نویسد:

صحاح و قاموس آن را زمان گفته‌اند. این اثیر و اقرب الموارد زمان طویل و طبری: گذشتن شب و روز (زمان) گفته است. راغب در مفردات گوید: دهر در اصل نام مدت عالم از اول تا آخر است، آنگاه به هر زمان طویل دهر گفته‌اند؛ برخلاف زمان که بر قلیل و کثیر شامل است. این لفظ به صورت مفرد بیست و هشت بار و به صورت «دهور» چهار بار در «نهج» آمده است: «الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَ يُجَدِّدُ الْأَمَالَ وَ يُقَرِّبُ الْمُنِيَّةَ وَ يُبَاعِدُ الْأُمِّيَّةَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصَبٌ وَ مَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ» حکمت ۷۲، گذشت زمان بدن‌ها را فرسوده می‌کند، آرزوها تازه می‌نماید، مرگ را نزدیک می‌گرداند، خواسته را دور نشان می‌دهد. هر کس به آن (دنیا و دهر) دست یافت، در زحمت است و هر که از وی فوت گردید، در تعب است (قرشی، ۱۳۷۷: ۳۹۷/۱).

درباره واژه «أَقْحَوَان» در عبارت «وَ مَعَ فَتَقٍ سَمِعِهِ خَطٌّ كَمُسْتَدَقِّ الْقَلَمِ فِي لَوْنِ الْأَقْحَوَانِ أَبْيَضُ يَقَقُ» می‌نویسد:

در شرح عبده گوید: اقحوان: بانونج سفید. و در المنجد آمده: «الأقحوان نبات برّاق زهره مقلّجه صغیرة یشبهون بها الاسنان» و در فرهنگ عمید آمده: بابونه گیاهی است خوشبو... دارای گل‌های سفید، به عربی اقحوان گویند (همان: ۵۵).

یکی از روش‌های اجتهادی برای به دست آوردن معنای واژه، رجوع به قرآن است. استاد قرشی گاهی برای فهم واژگان حدیث با استفاده از قرآن واژه را معنا می‌کند و یا معنای لغت را به وسیله آیه قرآن ارزیابی می‌کند.

در ذیل واژه «قرن» در خطبه اول، «عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَ أَخْبَائِهَا» می‌نویسد:

«قرن»، بر وزن عقل، جماعتی را گویند که در زمان واحد نزدیک هم زندگی می‌کنند. جمع آن قرون است: «القرن: القوم المتقرون فی زمن واحد» در قاموس و اقرب الموارد گوید: قرن هر امتی است که هلاک شده و احدی از آن‌ها باقی نمانده است، ولی قید «هلاک شدن» مورد تصدیق قرآن نیست؛ چنان‌که فرموده: «أَشْأَانَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخِرِينَ»^۱ (قرشی، ۱۳۷۷: ۸۵۹/۲-۸۵۸).

در جایی دیگر درباره واژه قرآن - که بسیار در نهج البلاغه ذکر شده - می‌نویسد:

لفظ قرآن در اصل مصدر است؛ به معنای جمع کردن یا خواندن. در صورت اول، مصدر از برای فاعل است؛ یعنی جمع کننده حقایق و در صورت دوم، به معنای مفعول است؛ یعنی خواننده شده؛ ولی از آیه «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (قیامة: ۱۷/۱۸) معلوم می‌شود که آن به معنای «خوانده شده» است. به نظر می‌آید که خداوند نام کتابش را قرآن گذاشته، یعنی این کتاب خواندن است؛ همیشه باید آن را خواند و معانی را در نظر گرفت (همان: ۸۴۹).

یکی دیگر از روش‌های اجتهادی برای به دست آوردن معنای واژه رجوع به احادیث دیگر است. استاد قرشی گاهی با استفاده از روایتی دیگر، معنای واژه را بیان می‌کند. ایشان در توضیح واژه «رقی (بر وزن دعا)» - که در حکمت ۴۰۰ نهج البلاغه آمده است - : «الْعَيْنُ حَقٌّ وَ الرُّقَى حَقٌّ وَ السَّحَرُ حَقٌّ وَ الْقَالَ حَقٌّ»، نوشته است که جمع آن رقیه است و در توضیح آن بیان می‌کند: ابن اثیر در نهایه گوید: رُقیه یعنی عود و آن چیزی است که با آن شخص مریض را رقیه و معالجه می‌کنند، در سفینه البحار فرموده: رقیه یعنی عود. فارسی آن «افسون» است. علی بن جعفر از برادرش حضرت کاظم علیه السلام پرسید: مریض را داغ می‌کنند یا رقیه (افسون) چگونه است؟ فرمود: اگر با چیز معروفی باشد، مانعی ندارد ... چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض شد، جبریل او را چنین رقیه کرده: «بِسْمِ اللَّهِ أَزْفِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»

۱. «و گروهی دیگر بعد از آن‌ها پدید آوردیم» (انعام: ۶).

يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ، وَ اللَّهُ يَشْفِيكَ، بِسْمِ اللَّهِ أَزْكَيَكَ». ناگفته نماند: معلوم می‌شود رقیه و عودۀ یک نوع دعا خواندن و توسل است، نسبت به مریض و نحو آن تا صحت یابد (همان: ۴۶۴/۱).

از دیگر علومی که در فهم معنای حدیث مورد نظر استاد قرشی قرار گرفته است، می‌توان توجه ایشان به «علم نحو» را مثال زد.

در کتاب مفردات نهج البلاغه، ذیل واژه قلع می‌نویسد:

حضرت به اهل کوفه درباره دعوت به جهاد اهل بصره می‌نویسد: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهَجَرِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَ قَلَعُوا بِهَا وَ جَاشَتْ جَيْشَ الْمَرْجَلِ... فَأَسْرِعُوا إِلَى أَمِيرِكُمْ» (نامه ۳۶۳/۱). ابن ابی الحدید گوید: باء در «قلعت باهلیها» زاید است و در «قلعوا بها» به معنای «من» است؛ یعنی بدانید که مدینه اهل خود را از جا کنده و به جنگ حرکت داده و آن‌ها خود را از مدینه کنده و حرکت کرده‌اند و همچون دیک جوشیده است، به طرف امیر خود بشتابید (همان: ۸۷۵/۲).

در جایی دیگر می‌آورد:

در اصول کافی بابی تحت عنوان «امامان محدث هستند و مفهم» منعقد کرده و در آن روایاتی در این زمینه که ائمه کلام ملائکه را می‌شنوند، نقل کرده و در باب دیگری، تحت عنوان «ملائکه به خانه امامان وارد می‌شوند و به آن‌ها خبر می‌آورند»، نقل فرموده است. و در باب «مولد الزهراء» به سند صحیح از امام صادق (ع) درباره این که پس از رحلت حضرت رسول (ص) جبرئیل محضر حضرت فاطمه (ع) می‌آید، چنین نقل می‌کند:

قال ان فاطمة (ع) مكثت بعد رسول الله (ص) خمسة و سبعين يوما و كان دخلها حزن شديد على ابيها و كان يأتيها جبرئيل فيحسن عزائها على ابيها و يطيب نفسها و يخبرها عن ابيها و مكانه و يخبرها بما يكون بعدها في ذريتها و كان على (ع) يكتب ذلك.

این روایت صریح است در این که جبرئیل به خدمت فاطمه (ع) می‌آمده و با آن بانوی معصوم سخن می‌گفته است و معلوم می‌شود آن بزرگوار محدثه بوده است. از کلمه «بأئبها» معلوم می‌شود که در مدت هفتاد و پنج روز جبرئیل مرتباً به خانه آن حضرت رفت و آمد داشته و با آن معصومه گفتگو داشته است (قرشی، ۱۳۹۱: ۳۲۳/۶).

در اینجا وجود فعل مضارع مؤلف را به استمرار حضور جبرئیل در پیشگاه حضرت رسانده است.

در مرحله فهم مقصود گوینده استاد قرشی برای فهم صحیح از کلام معصوم به قراین زیادی توجه داشته است که در ذیل نمونه‌هایی ذکر می‌گردد.

۲-۱. قراین متصل کلامی

از مهم‌ترین این دسته از قراین می‌توان سیاق را نام برد. استاد قرشی به سیاق، به عنوان یک قرینه توجه کرده است؛ به عنوان مثال: در کتاب مفردات نهج البلاغه، ذیل واژه ماشیه، با استفاده از سیاق به این نتیجه رسیده که منظور از ماشیه فقط گاو و گوسفند است. این در حالی است که در لغت، چهارپایان، اعم از گاو و گوسفند و شتر معنا شده است. ایشان می‌نویسد:

ماشیه: چهارپایان، اعم از گوسفند و گاو و شتر. راغب می‌گوید: این تسمیه از «ناقه ماشیه» اخذ شده که تفأل به کثرت آن است. از کلام امام - صلوات الله علیه - معلوم می‌شود که ماشیه فقط شامل گاو و گوسفند است؛ چنان‌که به عاملان زکات و صدقات نوشته: «فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلُهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ» (نامه ۳۸۱/۲۵). اگر برای آن شخص گاو و گوسفند یا شتری باشد، میان آن‌ها بدون اجازه وی داخل مشو که اکثر آن مال اوست (قرشی، ۱۳۷۷: ۹۸۰/۲).

همان گونه که ملاحظه می‌شود، در کلام امام واژه «ابل» در کنار واژه «ماشیه» ذکر شده است. بنابراین، از هم‌نشینی (سیاق) واژه ماشیه با واژه ابل نتیجه گرفته می‌شود که مقصود از ماشیه گاو و گوسفند است.

ذیل واژه «مخض»، منظور از «بحر لجی» را با استفاده از سیاق، دریاهای روی زمین می‌داند؛ آنجا که بیان می‌کند:

درباره زمین فرموده: «فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَادًا وَبَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشًا فَوْقَ بَحْرِ لُجِّي زَاكِدٍ لَا يَجْرِي وَقَائِمٌ لَا يَسْرِي تُكَزِّرُهُ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَتَمُخْضُهُ الْعَمَامُ الذَّوَارِفُ» (خ ۳۲۹/۲۱۱). منظور از «بحر لجی» دریاهای روی زمین است. نمی‌شود منظور دریای مذاب مرکز زمین باشد؛ زیرا آن را بادهای حرکت نمی‌دهند. فوق بودن زمین، ظاهراً به علت ارتفاع سطح خشکی‌ها از دریاست؛ یعنی زمین را برای مخلوق خود آماده کرد، و برای آن‌ها بگسترانید؛ در بالای دریای بزرگی که ایستاده است و به جایی نمی‌رود و ایستاده است که به جایی سرایت نمی‌کند؛ بادهای تند آن را در رفت و آمد قرار می‌دهد و ابرهای باران‌زا آن را حرکت می‌دهند (همان: ۹۶۷-۹۶۶).

در اینجا مؤلف، با استفاده از عبارت «تُكَزِّرُهُ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ»، منظور از «بحر لجّی» را دریا‌های روی زمین دانسته؛ چرا که باد نمی‌تواند دریای مذاب مرکز زمین را حرکت دهد. تخصیص یا مخصّص، یکی دیگر از قرینه‌های فهم کلام است که بسته به این که حکم خاص شده به کلام متصل باشد یا نباشد، در قرینه‌های متصل و یا منفصل کلامی جای می‌گیرد. این قرینه مورد توجه استاد قرشی نیز قرار گرفته است و از آن برای فهم بهتر کلام بهره جسته است.

در کتاب مفردات نهج البلاغه می‌نویسد:



آنگاه که آن حضرت خواست به جنگ خوارج برود، یکی از اصحابش - که علم نجوم می‌دانست - گفت: یا امیرالمؤمنین، اگر در این وقت حرکت کنید، پیروز نمی‌شوید (از راه علم نجوم می‌گفت). امام - صلوات الله علیه - بعد از ردّ کلام او فرمود: «إِنَّا كُمْ وَ تَعْلَمُ النُّجُومَ إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكُهَانَةِ، وَ الْمُنَجِّمِ كَالْكَاهِنِ، وَ الْكَاهِنُ كَالسَّاجِرِ، وَ السَّاجِرُ كَالْكَافِرِ، وَ الْكَافِرُ فِي النَّارِ، يَسِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ» (خ ۱۰۹/۷۹)؛ یعنی از تعلم علم نجوم بپرهیزید، مگر آن قسمت که در راهیابی در خشکی و دریا از آن استفاده می‌شود؛ چون آن بالاخره به کهنات و غیب‌گویی می‌کشد، منجم مانند کاهن و کاهن مانند جادوگر و جادوگر مانند کافر است و کافر در آتش است، به نام خدا راه بیفتید. منظور امام - صلوات الله علیه - «نجوم احکامی» است که از طریق ستاره‌شناسی از مرگ کسی و غلبه کسی و امثال آن خبر دهیم؛ اما «نجوم حسایی»، از قبیل تقویم‌نویسی و پیش‌بینی خسوف و کسوف و امثال آن مانعی ندارد و باید باشد؛ چنان که با «إِلَّا مَا يُهْتَدَى» استثنا فرمود (همان: ۱/۹۲۰-۹۱۹).

یکی دیگر از قراین تقیید یا مقیّد است. تقیید کلام را، همانند تخصیص، می‌توان از جمله قراینی دانست که بسته به متصل یا منفصل بودن با کلام، در تقسیم‌بندی قراین متصل یا منفصل جای داد. بی‌تردید، توجه به قیود از روش‌های فهم مقصود گوینده است که مورد توجه عالمان حدیثی و همچنین استاد قرشی قرار گرفته است. ایشان ذیل واژه «حفا» می‌نویسد:

امام درباره مردگان فرموده: «إِسْتَبْدَلُوا بِظَهْرِ الْأَرْضِ بَطْنًا وَ بِالسَّعَةِ ضَيْقًا وَ بِالْأَهْلِ غُرْبَةً وَ بِالنُّورِ ظُلْمَةً فَجَاءُوهَا كَمَا فَارَقُوهَا حُفَاةً عُرَاةً» (خ ۱۶۶/۱۱۱)؛ یعنی شکم زمین را بر روی آن و تنگی را به جای وسعت، غربت را به جای خانواده، ظلمت را به جای نور

عوض گرفتند؛ به طرف زمین آمدند؛ چنان که در وقت ولادت پابرهنه و عریان از زمین جدا شده بودند. «فارقوها» اشاره به اول خلقت است که فرموده: «و بدء خلق الانسان من طین». اگر حفاة و عراة قید «فارقوها» باشد، اشاره به ولادت انسان است و اگر قید «جاؤوها» باشد، کفن های مردگان در نظر است (همان: ۲/۲۸۸).

۲-۲. قراین مفصل کلامی

یکی از مراحل فهم حدیث توجه به خانواده حدیث (منظور احادیث مشابه، هم‌مضمون و ناظر به یک موضوع محوری) است که در رسیدن به فهم کامل و نهایی از کلام معصوم علیه السلام نقش مهم و بارزی دارد.

آقای قرشی هم به این مهم بی توجه نبوده و در مواردی از احادیث دیگر برای تبیین روایت استفاده کرده است. ذیل واژه «برء»:

آن حضرت درباره بیزاری از خودش فرموده: «أَمَّا إِنَّهُ سَيُظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ، مُنْدَحِقُ الْبُطْنِ، يَأْكُلُ مَا يَجِدُ، وَ يَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ، فَأَقْتُلُوهُ وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ. أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِيٍّ وَ الْبَرَاءَةِ مِنِّي، فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي، فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ، وَ أَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَتَّبِعُوا مِنِّي، فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ» (خ/۵۷/۹۲)؛ بدانید بعد از من مردی گشاده‌مری و شکم‌گنده (گویی شکمش از سینه آویزان است) بر شما مسلط می‌شود. او آنچه می‌یابد، می‌خورد و آنچه نیابد، جستجو کند. او را بکشید؛ ولی هرگز نخواهید کشت. بدانید او شما را به دشنام من و بیزاری از من خواهد خواند؛ اما دشنام، پس مرا دشنام بدهید که آن مایه پاکی من و مایه نجات شماست؛ ولی از من برائت و بیزاری نکنید که من بر فطرت توحید متولد شده و در ایمان و هجرت از دیگران پیشی گرفته‌ام.

تقریباً یقینی است که منظور حضرت معاویه - علیه لعائن الله - است و صفات فوق فقط در او جمع بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده بود: «اللهم لا تشيع بطنه»؛ خدایا شکمش را سیر نکن (همان: ۱/۱۲۵-۱۲۴).

امام - صلوات الله علیه - در باره فضیلت اهل بیت و این که امامان و اوصیا رسول الله صلی الله علیه و آله از قریش اند، فرموده: «إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبُطْنِ مِنْ هَاشِمٍ،

لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ، وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ» (خ ۲۰۱/۱۴۴)؛ جانشینان پیامبر از قریش اند. در قریش از تیره بنی هاشم کاشته شده اند. امامت بر غیر آن ها صلاحیت ندارد و والیان از غیر آن ها صلاحیت امامت را ندارند. منظور آن حضرت از «هذا البطن» خودش است؛ چنان که ابن میثم در شرح خویش فرموده: این کلام صریح است در این که امامت فقط در قریش است؛ آن هم از نسل آن حضرت. اما دیگران صلاحیت امامت ندارند و امامت نیز برای آن ها شایسته نیست. از رسول خدا ﷺ به طور متواتر، نقل شده که فرموده اند: «يَكُونُ بَعْدِي اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»؛ بعد از من دوازده جانشین است که همه آن ها از قریش اند؛ برای نمونه به کتاب منتخب الاثر، تألیف آیه الله صافی، ص ۴۳-۱۰ رجوع شود که آن را از بیشتر از صد محل از کتب شیعه و اهل سنت نقل کرده است (همان: ۷۸/۱).

با استفاده از حدیث پیامبر ﷺ معلوم می شود که منظور از اثنی عشر فرزندان امام حسین است. لذا استاد قرشی منظور امام را از «هذا البطن»، خودش دانسته است. احادیث متعارض نیز یکی دیگر از قراین فهم کلام است. این قرینه همواره مورد توجه عالمان حدیثی بوده است و استاد قرشی نیز به این قرینه توجه داشته اند؛ به عنوان مثال: ذیل واژه «عدو» در مفردات نهج البلاغه می نویسد:

«عدوی» سرایت مرض است. در حکمت ۴۰۰ فرموده: «وَالطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ وَالْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ»؛ فال بد واقعیت ندارد و سرایت واقعیت ندارد. مرحوم مجلسی در بحار، ج ۵۵، ص ۳۱۹ بعد از نقل حدیث «لاعدوی و لا طيرة...» فرموده: ممکن است مراد استقلال سرایت باشد؛ بدون مشیت خدا. پس منافات ندارد با دستور فرار کردن از آدم جذامی. روایت نبوی در آنجاست که مردی می خواست شتر آبله ای را با شتران دیگر قاطی کند (همان: ۷۰۷/۲).

متن روایت پیامبر ﷺ بدین شرح است:

فَرَمَنْ الْمَجْدُومِ فَرَاكَ مِنَ الْأَسَدِ (صدوق، بی تا: ۵۵۶/۳؛ همو، ۱۳۶۲: ۵۲۰؛ ابن حنبل، بی تا: ۴۴۳/۲)؛

از انسان جذامی فرار کنید؛ آن گونه که از شیر می گریزد.

آیات قرآن نیز گاهی به عنوان یک قرینه برای فهم کلام معصوم مورد استفاده قرار می گیرند.

این قرینه نیز برای فهم هرچه بهتر احادیث مورد توجه استاد قرار گرفته است؛ برای نمونه، در توضیح «میثاق» در عبارت زیر چنین بیان می‌کند:

امام درباره بعث انبیا فرموده: «وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءُهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ» (خ ۴۳/۱)؛ پیامبران را پی در پی فرستاد تا پیمان محکم فطرت خدایی را که توحید است از مردم بخواهند و نعمت از یاد رفته را به نظرشان آورند و آن عهد ﴿الَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾ است که در نهاد انسان گذاشته شده است (قرشی، ۱۳۷۷: ۱۱۲۰/۲).

۲-۳. قراین مقامی

یکی از قراین مقامی توجه به باورهای کلامی است. به طور مسلم هر انسان با باورهای خود به متنی می‌نگرد یا سخنی را می‌شنود. این باورها از او جدا نیستند و در روند فهم او از مطالب بی‌تأثیر نیستند. البته گاهی این مسأله خود از آسیب‌های این قرینه است و حتی گاهی موجب می‌شود پژوهش‌گر سایر قراین را نبیند. استاد قرشی نیز در برخی موارد باورهای کلامی را مورد توجه قرار داده است و آن را به عنوان قرینه‌ای برای فهم کلام به شمار آورده است؛ به عنوان مثال، درباره غصب خلافت در کتاب مفردات نهج البلاغه می‌نویسد:

مردی از قبیله بنی‌اسد از آن حضرت پرسید: قوم شما چطور شما را از خلافت کنار زدند، با آن‌که به این مقام از همه سزاوارتر بودید؟! امام علیه السلام فرمود: «فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ، وَ سَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخَرِينَ، وَالْحَكَمُ اللَّهُ وَالْمَعُودُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةُ» (خ ۲۳۱/۱۶۲)؛ ... یعنی: خلافت گذشتگان استبدادی بود که به ناحق به خلافت رسیدند؛ قومی به آن بخیل شده و به اهلش ندادند و قومی (علی و اهل بیتش) هم سخاوت‌مندانه از آن گذشتند. داوری با خداست و روز بازگشت به خدا روز قیامت است. این کلام نظیر خطبه شقشقیه و امثال آن است که امام - صلوات الله علیه - از غصب خلافت و شکست رهبری ناله می‌کند. ابن ابی الحدید گوید: منظور از قوم در «شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ» اهل شوری است؛ چنان‌که از تألم امام از کارهای عبدالرحمن بن عوف و تمایلش به عثمان، ظاهر می‌شود؛ ولی امامیه گویند: منظور امام اهل سقیفه است؛ اما سخن امام در این مطلب صراحت ندارد. نگارنده گوید: بلکه منظور امام آن‌هایی است که نقشه سقیفه را کشیده و آن را به وجود آوردند (همان: ۸۰/۱).

در اینجا می‌توان گفت که مؤلف با وجود این که در عقیده امامیه بیان می‌کند که سخن امام در این مطلب صراحت ندارد، اما در بیان منظور امام، به قرینه خاصی اشاره نمی‌کند و خود نیز منظور امام را کسانی می‌داند که نقشه سقیفه را کشیدند. چه چیز جز باور و اعتقاد ایشان در بیان منظور امام نقش داشته است؟ این از باورهای مسلم شیعه است که در سقیفه خلافت را از اهل بیت علیهم‌السلام غصب کردند. به نظر می‌رسد این باور در توضیح این کلام امام از نظر امامیه و به طور خاص آقای قرشی نقش داشته است.

در توضیح عبارت «فَأَقْدَمَ عَلَى مَا نَهَا عَنْهُ مُوَافَاً لِّسَابِقِ عِلْمِهِ» بیان می‌کند:

آدم از شجره منهیه خورد؛ برای برابر شدن با علم گذشته خدا. ظاهراً منظور از علم سابق خدا آن است که خدا می‌دانست که آدم به دستور عمل نخواهد کرد و فریفته شیطان خواهد شد؛ ولی اگر بگوییم: علم سابق همان جعل خلیفه در زمین است؛ چنان که فرموده: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، در این صورت، از آن بوی جبر می‌آید. ظاهراً برای همان است که ابن ابی الحدید «موافاة» را مفعول مطلق گرفته، نه مفعول له؛ زیرا که او معتزلی است و عقیده به جبر ندارد (همان: ۳۳/۱).

از ابی حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده که سوره مائده، همه‌اش به یک بار نازل گردید و هفتاد هزار ملک به همراه آن فرود آمدند:

نزلت المائدة كملا، و نزل معها سبعون ألف ملك (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۵۸۲/۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۰۵/۲).

روایتی از امیرالمؤمنین هم درباره نزول یک‌باره سوره است، ناگفته نماند: این سخن مخالف آن نیست که آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...»^۱ و آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...»^۲ در جحفه و در غدیر خم نازل شده باشد، می‌شود گفت: این دو آیه دو بار نازل شده است و یا منظور هر دو امام بزرگوار علیهم‌السلام همه سوره است؛ به استثنای

۱. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ «امروز دینتان را کامل کردم، نعمتم را بر شما تمام کردم» (مائده: ۳).

۲. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ «ای پیغمبر آنچه از پروردگارت بر تو نازل گشته ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای. خدا تو را از کید مردم حفظ می‌کند. خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند» (همان: ۶۷).

این دو آیه؛ زیرا از طرف شیعه و اهل سنت ثابت شده است که آن دو آیه در غدیر خم نازل شده‌اند (ر.ک: قرشی، ۱۳۹۱: ۳/۵-۴).

یکی دیگر از قراین مقامی مورد توجه استاد دانش‌های بشری است. مراد از دانش‌های بشری، در اینجا، فقط علوم تجربی به معنای مجموعه‌های معرفتی ناظر به پدیده‌های طبیعی و تحولات آن‌ها نیست که بر مشاهده عینی و تجربه تکیه دارند، بلکه علاوه بر آن، شامل مجموعه معارف بشری، مشتمل بر علوم تجربی انسانی و علوم عقلی انسانی می‌گردد که بر محور انسان می‌چرخند (بابایی، ۱۳۷۹: ۳۶۹-۳۶۷؛ روش مسعودی، ۱۳۸۹: ۲۰۱). بنابراین، در اینجا مراد، کلیه دستاوردهای عقلی بشری است که به ذهن قدرت و توان می‌بخشد تا در مفاهیم و مقاصد گزاره‌های دینی تأمل کرده و مقاصد آن را بهتر دریابد (ر.ک: ایزدی مبارکه، ۱۳۷۶: ۱۷۶).

ایشان ذیل واژه «کبس» می‌نویسد:

درباره خلقت زمین فرموده: «كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْجِلَةٍ وَ لُجَجٍ بِحَارِ زَاخِرَةٍ» (خ ۱۳۱/۹۱). منظور آن است که پوسته زمین را بر روی امواج مواد مذاب قرار داده و به وسیله آن امواج را پوشانید و دریای پر از مواد مذاب را مهار کرد (قرشی، ۱۳۷۷: ۲/۸۹۲).

و ذیل واژه «قمقم»، درباره زمین فرموده: «وَأَرْسَى أَرْضاً يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُتَعَجِرُ وَالْقَمَقَامُ الْمُسَخَّرُ» (خ ۳۲۸/۲۱۱). و ثابت کرد زمینی را که دریای بزرگ و دریای تسخیر شده آن را برمی‌دارد. ظاهراً منظور از دریا مواد مذاب وسط زمین است (قرشی، ۱۳۷۷: ۲/۸۸۰).

از دیگر قراین فهم حدیث دلیل عقلی را می‌توان نام برد. در وجود انسان، هیچ موهبتی به اندازه موهبت عقل و نیروی فکر، ارزش حیاتی و انسانی ندارد. نقشی که تعقل در زندگی انسان و در سعادت و تکامل و موفقیت وی در برابر مشکلات حیاتی دارد، قابل مقایسه با نیروهای دیگر انسانی نیست. اصولاً قوای خدادادی و موهبت‌های انسان نیز، هنگامی برای او سودمند خواهد بود که تحت رهبری و کنترل کامل عقل باشد و مواهب اکتسابی نیز تنها از طریق اعمال نیروی عقل و فکر برای انسان قابل تحصیل است (عمید زنجانی، ۱۳۷۹: ۳۸۹). استاد قرشی نیز عقل را به عنوان یک قرینه دانسته و گاهی با استفاده از این نعمت الهی به تبیین حدیث می‌پردازد؛ به عنوان مثال، در مفردات نهج البلاغه، ذیل واژه «مخض» می‌نویسد:

درباره زمین فرموده: «فَجَعَلَهَا لِيَخْلُقَ مِنْهَا ذَاً وَبَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشاً فَوْقَ بَحْرِ لُجْى زَاكِدٍ لَا يَجْرِي وَ قَائِمٍ لَا يَسْرِي تُكْرِكُهُ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَ تَمُخْضُهُ الْعَمَامُ الدَّوَارِفُ» (خ ۳۲۹/۲۱۱). منظور از «بحر لُجْى» دریاهاى روى زمین است. نمى شود منظور دریای مذاب مرکز زمین باشد؛ زیرا آن را بادهای حرکت نمى دهند. فوق بودن زمین، ظاهراً به علت ارتفاع سطح خشکی ها از دریاست؛ یعنى زمین را برای مخلوق خود آماده کرد، و برای آن ها بگسترانید در بالای دریای بزرگی که ایستاده است و به جایی نمى رود و ایستاده است که به جایی سرایت نمى کند. بادهای تند او را در رفت و آمد قرار مى دهد و ابرهای باران را آن را حرکت مى دهند (قرشی، ۱۳۷۷: ۹۶۷/۲-۹۶۶).

مى توان گفت که ایشان، با استفاده از این مطلب که مواد مذاب زیرزمین توسط بادهای حرکت نمى کند (قرینه عقل)، به این نتیجه رسیده که منظور دریاهاى روى زمین است. توجه به مخاطب کلام نیز از جمله قراین مورد توجه استاد قرشی است. باید دانست که معصومان علیهم السلام بلیغ ترین انسان ها بوده اند که جز به اقتضای حال سخن نمى راندند و در رویارویی با افراد مختلف، بنا به سطح عقل و فهم افراد و میزان بهره آن ها از ایمان و تقوى سخن مى گفتند. بنابراین، به طور مسلم شناسایی مخاطب امام و حال وی، در فهم مقصود امام از حدیث تأثیری مستقیم دارد (نیل ساز، ۱۳۸۹: ۲).

استاد قرشی در مفردات نهج البلاغه ذیل واژه «شور» بیان مى کند:

امام در نامه به معاویه مى نویسد: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ، عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضاً» (نامه ۳۶۷/۶)؛ یعنى همان هایی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند، با من بیعت کردند، و آن طوری بود که در اثر اجتماع کسی به غیر نمى توانست رأى بدهد و غایب حق رد آن را نداشت. شوری بر عهده مهاجران و انصار است. اگر برای کسی اجتماع کرده و او را به امامت برگزیدند، رضای خدا در آن است. اهل سنت در اینجا بسیار ایستاده و گفته اند: امام - صلوات الله علیه - شوری را حق دانسته است، و خلافت انتخابی است نه انتصابی؛ ولی حق واقع آن است که آن حضرت با منطق معاویه پیش رفته است و نمى شد به معاویه بگوید: من در روز غدیر برای اینکار انتخاب شده ام و گر نه معاویه قبول نمى کرد (قرشی، ۱۳۷۷: ۶۲۱/۲-۶۲۰).

توجه به شخصیت گوینده نیز در فهم کلام معصوم علیه السلام جایگاه ویژه‌ای دارد و می‌تواند به عنوان یک قرینه مورد استفاده قرار بگیرد. استاد قرشی نیز این مسأله را مهم دانسته و با این که کلام برخی شارحان نهج البلاغه را به ظاهر به مفهوم کلام امام اقرب می‌داند، ولی با استفاده از این قرینه، کلام ایشان را ارزیابی می‌کند و سعی در بیان مفهوم کلام امام دارد؛ آنجا که می‌نویسد:

امام پس از ضربت خوردن در وصیت خود فرموده: «كَمْ أَطَرَدْتُ الْإِيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمٍ مَخْزُونٍ» (خ ۲۰۷/۱۴۹). اطراد ایام، طرد و دور کردن آن‌هاست؛ یعنی مرتب ایام را پشت سر گذاشته و از وقت وقوع مرگم جستجو می‌کردم، ولی خدا خواست که مخفی بماند؛ زیرا که آن از علم مکنون خداوند است. ابن میثم و ابن ابی الحدید هر دو «هَذَا الْأَمْر» را اشاره به وقوع شهادت آن حضرت گرفته‌اند. علی هذا آن حضرت پیوسته در این فکر بوده که وقت وقوع کیفیت قتل خویش را بدانند، ابن میثم فرماید: چون خدا فرموده: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ (لقمان: ۳۴)، هرچند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از کیفیت شهادتش مجملاً خبر داده بود؛ چنان که روایت شده آن حضرت فرمود: بر این سرم ضربت زده می‌شود و این محاسنم به خونم خضاب می‌گردد. نگارنده گوید: به نظرم این سخن بعید به نظر می‌آید؛ زیرا امام علیه السلام بعد از دانستن این که ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ چرا از وقت شهادت خویش جستجو می‌کرد؟ ممکن است منظور خود مرگ و علت تقدیر آن بر کل انسان‌ها باشد؛ ولی قول ابن میثم و ابن ابی الحدید اقرب به نظر می‌رسد. والله العالم (همان: ۱۱۱/۱).

نتیجه‌گیری

فهم و درک صحیح از حدیث نیازمند بررسی آن در دو مرحله فهم معنای متن و فهم مقصود گوینده است. استاد قرشی نیز از این امر غافل نبوده و پس از اطمینان از حجیت و صحت صدور حدیث از معصوم علیه السلام، با توجه به مضمون روایت، یا بررسی سند و بررسی نسخه‌های متعدد، درصدد فهم صحیح آن برآمده است.

استاد قرشی در فهم معنای متن به دانش‌هایی چون لغت و نحو توجه داشته است و از آن‌ها برای فهم ابتدایی - که از متن حاصل می‌شود - بهره جسته است. ایشان در معنای واژگان از کتب لغت، به ویژه فرهنگ لغت‌های قدیمی‌تر، چون قاموس اللغة، المصباح المنیر و مفردات

راغب اصفهانی استفاده کرده است. همچنین بررسی معنای واژه با استفاده از قرآن و احادیث روش صحیح و مطلوبی به نظر می‌رسد که روش کار ایشان قرار گرفته است.

در مرحله فهم مقصود گوینده نیز، قراین را - که تنها ابزار فهم مقصود هستند - مورد توجه قرار داده است؛ قراینی چون سیاق، تخصیص، تقييد، احادیث هم‌مضمون (خانواده احادیث)، احادیث متعارض، آیات قرآن از نمونه قراین‌های لفظی مورد توجه ایشان بوده است که بسته به اتصال یا انفصال کلام به دو دسته متصل لفظی و منفصل لفظی تقسیم می‌شوند.

قراین مقامی - که نشانه و ضمیمه غیر کلامی محسوب می‌شوند و به فهم معنای مقصود کمک می‌کنند - نیز از قراین مورد توجه ایشان بوده است؛ قراینی چون باورهای کلامی، دانش‌های بشری، دلایل عقلی، توجه به مخاطب کلام و توجه به شخصیت گوینده.

با وجود این که ایشان با توجه به حدیث و موقعیت آن سعی داشته قرینه مناسب را مورد توجه قرار بدهد، ولی می‌توان گفت که استفاده از احادیث هم‌مضمون یا همان خانواده احادیث، بیش از سایر قرینه‌ها مورد استفاده ایشان قرار گرفته است.

کتابنامه

- قرآن کریم.
۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح).
۲. ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین. (۱۳۶۱). معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۳. _____، (۱۳۶۲). الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: منشورات جامعه مدرسین.
۴. _____، (بی‌تا). من لایحضر الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم.
۵. ابن حنبل، احمد بن محمد. (بی‌تا). المسند، بیروت: دارالصادر.
۶. ایزدی مبارکه، کامران. (۱۳۷۶). شروط و آداب تفسیر و مفسر، تهران: امیرکبیر.
۷. بابایی، علی اکبر، غلام علی عزیزی کیا و مجتبی روحانی راد. (۱۳۷۹). روش شناسی تفسیر قرآن، تهران: سمت.
۸. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه. (۱۴۱۵ق). تفسیر نورالثقلین، قم: اسماعیلیان.

۹. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۷۹). مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۰. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی. (۱۴۱۵ق). تفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر.
۱۱. قرشی بنابی، علی اکبر. (۱۳۹۱). تفسیر احسن الحدیث، قم: دفتر نشر نوید اسلام.
۱۲. _____، (۱۳۵۴). قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۳. _____، (۱۳۷۷). مفردات نهج البلاغه، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله.
۱۴. مسعودی، عبد الهادی. (۱۳۸۴). روش فهم حدیث، تهران: انتشارات سمت.
۱۵. نیل ساز، نصرت و محمد کاظم رحمان ستایش و محمد مجید شیخ بهایی. (۱۳۸۹). مخاطب شناسی و نقش آن در فهم روایات اهل بیت، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی.

